

به نام خدا

فکر کنم این جلسه، جلسه آخر باشد. چون موضوعات قبلی رو مرور کردن. چون اینجا همه آیه‌هایی که قبلاً خوانده بودیم رو برامون دوباره تکرار کردن. آیه «قُولُوا لِلنَّاسِ» برای جلسه بود. همون جلسه که اون خانوم سیزی فروشه

زنگ زد. موضوعش هم فکر کنم درمورد بود.

آیه «فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَعَلَّه يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى» همون جلسه‌ای بود که خانم و اومدن آنکار که با هم دعوا داشتن. آخرش هم خانم پیشون اومد و آشتیشون داد. تو اون جلسه با این آیه خلاصه میخواستن بگن:

آیه «وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي إِنَّ الشَّيْطَانَ يَتَرَفُّ بَيْنَهُمْ» که مال همین چند وقت پیش بود که به نظرم کسی که بی‌تونه صرف بزنه، واقعاً آدمه حسابیه. داستانش در مورد پادشاهی بود که خواب دیده بود بعد یکی از مجادوگرا اومد گفت:

که پادشاه دستور اعدامش رو داد ولی اون یکی جادوگر همین حرف رو اینجوری گفت
که: «.....» که پادشاه بهش سکه داد.

بدون مقدمه خانم و او مدرن برای نمایش رادیویی به سری

چونکه هم به ما دادند که به طرفش نوشته شده بود و طرف دیگرش نوشته بود

نمایش اینجوری بود که آگه بیشتر بچه ها به به چیزای می دادن، داستان عوض می شود.

تا داستان بود که همینجوری جلو می رفت. فکر می کنم توش می خواستن ما متوجه

باشیم که به ضرب المثل هم خانم

بهمون گفت: حرف رو قبیلش کن!

به روایتیم از امیرالمؤمنین امام علی علیه السلام نموندند که مفهومش این می شد که آدم

عاقل اول فکر میکنه و بعد ولی آدم احمق اول

بعدش تازه فکر کنم با این دست

از این به بعد،
بیشتر باید سکوت کنم

فهمون از این به بعد بیشتر باید سکوت کنم.

به نظرم برای این که اینجوری بشم اول از همه باید

کار رو انجام بدم. باید خواستم رو جمع کنم الکی بگویم نشم یا اگرم شدم، توی او حال و

اوضاع حرف بزنم. بنظرم بعد از این مدت (هفت، هشت جلسه) در صد

اوضاع حرف زدنم بهتر شده. باید در مورد و بیشتر کار کنم.

** بهمانند به یادگار **